موضوع: امکان معرفت در معرفت شناسی

سقراط و نقد سوفسطائی

موضوع بحث بررسی مساله امکان معرفت بود. در این باره گفته شد معرفت امری واقعی است و انسان فطرتا دنبال واقعیت می گردد و آن را از طریق معرفت می جوید. در ادامه و بعد از بیان شبهات وارد شده، به اندیشه سوفسطائیان رسیدیم. اینان منکر واقعیت شدند و در درجه خفیف تر واقعیت ورای انسان را منکر شده اند. دیدگاه برخی از شاخصین این تفکر بیان و نقد شد و نتیجه این شد که از سخنان آنها نمی تواند مدعای آنان که واقعیتی وراء آنان نیست را اثبات کند. در ادامه به کلام سقراط می پردازیم که در همان دوران زندگی کرده و به نقد سوفسطائیان پرداخته است. نقد های وی از این قرار است:

1. آنان گفته اند آنچه مهم است کشف حقیقت نیست بلکه دستیابی به کامیابی است. سقراط می گوید مراد شما از کامیابی چیست؟ چه چیزی را عامل کامیابی و چه چیزی را ضد آن می دانید؟ این کلام وقتی صحیح است که ابتدا کامیابی را مشخص کرده باشید، بنابراین شما باید معیارهای واقعی را پذیرفته باشید.

2. خوب سخن گفتن و قانع کردن مردم کافی نیست، مگر آنکه بدانید در باره چه چیزی سخن می گوید. خوب سخن گفتن غیر از سخن خوب گفتن است، و الا اگر صرف خوب سخن گفتن کافی باشد ممکن است فردی خوب سخن بگوید اما جامعه را به انحراف بکشاند.

(قرآن کریم می فرماید: «ادْعُ إِلى‏ سَبيلِ رَبِّكَ بِالْحِكْمَةِ وَ الْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَ جادِلْهُمْ بِالَّتي‏ هِيَ أَحْسَن‏»[[1]](#footnote-1). مرحوم علامه می فرماید: طبق آیه شریفه، حکمت مطلقا مطلوب است زیرا در آیه قیدی برای آن نیامده است. موعظه آن گاه مطلوب است که حسن باشد یعنی موعظه غیر حسن هم وجود دارد. جدال باید علاوه بر حسن بودن، احسن هم باشد).

3. نقد دیگر سقراط بر سوفسطائیان این است که می گوید لازمه کلام شما که می گویید انسان محور هر چیزی است، این است که انسان سالم و دیوانه یک ارزش داشته باشند، در حالی که همگان می دانند که این حرف باطل است. اگر بگویید مراد ما از انسان، انسان خردمند است، می گوییم: پس معلوم می شود شما معیارهایی را برای تشخیص صواب و خطا، و حق و باطل قبول کرده اید و این پذیرش واقعیت ورای انسان است.

4. طبق معیار شما تقسیم انسان ها به خردمندان و سفیهان معنایی نخواهد کرد. و اگر بگویید خردمندان ملاک هستند می گوییم این نشان می دهد که شما معیاری برای درست و صحیح پذیرفته اید که بر اساس آن دست به سنجش می زنید.

نکته:

برخی افراد در طول تاریخ سخنانی گفته اند که تاریخ مصرف نداشته و پیامبرانه بوده است، و سقراط از این گونه افراد است.

حکمت تبار الهی دارد و عقل خاکی آن قدر نمی تواند آن حقایق را درک کند. لذا ملاصدرا در دو جای آورده است که امثال سقراط و فیثاعورث این آموزه ها را از تعلیم انبیاء الهی گرفته است.

نقد اندیشه سوفسطاگرایی

سقراط که معاصر پروتاگراس بود، به شدت با اندیشه سوفسطاری به مخالفت برخاست. او می‌گفت: «آموختن این که در هر کوششی چگونه باید کامیاب شد» که شعار سوفسطائیان بود، خردمندانه نیست، مگر آن که کسی نخست مطمئن شود که این کامیابی حق و صواب است. خوب سخن گفتن و مردم را قانع کردن و مدعی رهبر بودن کافی نیست، مگر آن که شخص بداند درباره چه سخن می‌گوید و مردم را درباره چه اقناع می‌کند و آنها را به کجا رهبری می‌نماید، در غیر این صورت، نتیجه چنین مهارت‌هایی ممکن است خطرناک و فجيع باشد.[[2]](#footnote-2)

پس از سقراط، افلاطون و ارسطو نیز انتقاد از سوفسطائیان و روش و نگرش آنان را ادامه دادند. و ارسطو برای آن که اثبات این که شناخت حقیقت ممکن است، و انسان می‌تواند با شناخت معیار حق و باطل و قوانین صحیح تفکر از خطاهای فکری مصون بماند، منطق را تدوین کرد.

سقراط در نقد این سخن پروتاگوراس که انسان مقیاس همه چیز است، در نتیجه سخن هر کس برای او حق است، خواب‌های آشفته و سخنان دیوانگان را مثال میزند. بر اساس معیار یاد شده، وقتی دیوانه‌ای می‌پندارد که خداست، یا کسی در خواب می‌بیند که بال در آورده و پرواز می‌کند، باید حق باشد، در حالی که در باطل بودن آنها تردید و اختلافی وجود ندارد و پروتاگوراس نیز به باطل بودن آن اذعان دارد .

نقد دیگر وی این است که بر اساس معیار مزبور، تقسیم انسانها به خردمند و احمق معنا ندارد، زیرا هر چه به نظر هر کسی برسد، برای او درست است. پس هیچ کس را نمی توان در زمینه شناخت، خردمندتر از دیگری دانست. به این نقد می‌تواند این باشد، که معیار خردمندی و حماقت، یا سفاهت، نتیجه عملی تفکر است، نه جنبه نظری البته، پاسخ پروتاگوراس و معرفتی آن.[[3]](#footnote-3)

از آن جا که سخنان گورگیاس از جنبه معرفت شناختی، بیان گر شکاکیت است نه نسبیت و کثرت حقیقت که از سخن پروتاگوراس به دست می‌آید، بررسی و نقد آن را به پس از مذهب شکاکیت وا می‌گذاریم.

﴿.....﴾ اللهم صل علی محمد و آل محمد

1. سوره نحل، آیه 125 [↑](#footnote-ref-1)
2. کلیات فلسفه، ص۲۷۰. [↑](#footnote-ref-2)
3. رویای خرد، ص 172- 174 [↑](#footnote-ref-3)